



پیغام عشق

قسمت تششصد و شصت و چهارم





خانم حدّاد از کرج



به نام خداوند بخشنده مهربان
با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری های جان

دیوان شمس غزل ۵۹۹ ابیات ۵ و ۶ و ۷ از برنامه ۸۳۵

بر زلف شب آن غازی، چون دلو رسن بازی
آموخت که یوسف را، در قعر چاهی یابد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹
-غازی=جنگجو

با آموزش های مولانا و این برنامه هر کدام از ما آموخته ایم که همانند یوسف، که در قعر چاه طناب را گرفت تا به بیرون آورده شود، ما هم می توانیم توسط ابیات مولانا بیاموزیم و این طناب رهایی را گرفته و از چاه ذهنمان بیرون آییم و به این شب ذهن پشت کرده و مانند جنگجویی طناب آزادی و رهایی را گرفته تا به بیرون از ذهن راهنمایی شویم.

ممکن است سخت باشد ولی ارزشش را دارد که سختی بکشیم تا رها شویم. فضاگشایی یک رسن است، پذیرش هم رسانی دیگر تسلیم طنابی دیگر، صبر طنابی دیگر، و طناب‌های دیگر که همه آن‌ها برای ما می‌توانند راهی برای رهایی شوند و ما را از ذهن همانیده برهانند و ما را به بالای چاه یعنی به سمت ثبات و حضور ناظر و عدم راهنمایی کنند که مسئولیتش با خود ماست تا این کار را به نحو احسن به انجام برسانیم و گرنه ناکام می‌شویم و به هدف و مقصودمان نمی‌رسیم. با توجه کردن درست، تمرین کردن و خواندن ابیات، قانون جبران مادی و معنوی، یعنی کار بر روی خود و حضور ناظر در هر لحظه، می‌توانیم پله پله و بند بند از این چاه ذهن بیرون آییم.

آن اُشتر بیچاره نومید شد دست از جو
می‌گردد در خرمن تا مُشتِ گهی یابد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

تا وقتی که در ذهن همانیده هستیم و منیت برای ما جولان می‌دهد و تصمیم می‌گیرد تمام کارهای ما به نافرجامی کشیده خواهد شد و به دنبال آن به ناامیدی، خبط، احساس تأسف، ترس، دلشوره، نگرانی، وحشت، بی‌اعتمادی و شک به همراه خواهد داشت و تا لحظه‌ای که در ذهن دنبال خدا بگردیم بجای اینکه به خدا نزدیکتر شویم دورتر خواهیم شد حتی اگر عبادت باشد، و در این جهان مادی جز گاه من ذهنی که همان همانیدگی‌ها و دردها و باورها و داشته‌هایش هستند چیز دیگری نصیبمان نخواهد شد. در فضایی از درد و غصه در امواج و گرداب غم و گناه و فراق و دوری از یار و حسرت رسیدن به او عمر را سپری خواهیم کرد و نتیجه‌ای هم نخواهیم گرفت جز پذیرش و فضاگشایی و تسلیم بودن در این لحظه راه دیگر و زودتر و آسانتری پیدا نخواهیم کرد که به دیدار خداوند نائل آییم.

بالش چو نمی‌یابد از اطلسِ روی تو
باشد ز شبِ قدرتِ شالِ سیاهی یابد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

هر لحظه برای ما مانند شب قدری است که باید قدرش را بدانیم و این لحظات گرانبها را بیهوده هدر ندهیم و عمر را در غفلت بسر نبریم. می‌گه انسانی که در ذهن است اینگونه است. بالش که از مصدر بالیدن آمده به معنی بالش یا متکا هم هست. خدایا چنین انسانی چون تو را نمی‌یابد یعنی حضور و خدائیت را در درونش نمی‌یابد در شب ذهن است اما این لحظه و هر لحظه شب قدر او هم می‌تواند باشد ولی چون قدر نمی‌داند در ذهن نمی‌تواند تو را بیابد و تنها شال سیاهی از غم و درد را می‌یابد که اطلس حضور تو نیست.

تا زمانی که در ذهن بدنبال خدا بگردیم در پرده‌های تاریک ذهنی گیر خواهیم کرد و خسته و درمانده و ناامید می‌شویم و با تصور اینکه در راه پیدا کردن معشوق هستیم به بیراهه خواهیم رفت و خیلی زود پشیمان و از ادامه راه منصرف می‌شویم که باز هم دیگران را مقصر می‌دانیم و با حسد کردن و نپذیرفتن دست به پرخاشی زده، در شب ذهن تنها می‌مانیم، با اینکه می‌دانیم کار خوب چیست و کار اشتباه چیست می‌دانیم که خودمان مقصر بوده‌ایم که پیشرفت نکرده‌ایم ولی باز هم سماجت می‌کنیم و به می‌دانم و طمع داشتن همانیدگی‌ها مشغول می‌گردیم، تنها با فضاگشایی و مرکز را عدم کردن خواهیم توانست راه درست را پیدا کنیم تا پیشرفت کرده و به حضور برسیم.

با تشکر و احترام

حدّاد هستم از کرج



خانم اشرف از آلمان



با سلام و احترام به شما آقای شهبازی عزیز و دوستداران برنامه‌ی گنج حضور،

مدت هفت سال است که با برنامه‌ی گنج حضور زندگی می‌کنم. برای ادای شکرگزاری که قادر به بیان آن نیستم تماس گرفتم. البته که از نظر مالی جبران می‌کنم. خدا را شکر.

گر سر هر موی من یابد زبان
شکرهای تو نیاید در بیان

- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۵ -

اولاً که به صورت کاملاً اتفاقی و معجزه‌آسا با برنامه‌ی گنج حضور آشنا شدم. در حالی که در گودال عمیق دردها بودم و زخمی عمیق و تازه را حمال بودم. عجب اتفاق مبارکی. عجب هدیه‌ای. بزرگترین موهبتی که در زندگی من رخ داده است همین وصل شدن و پیدا کردن این گنجینه‌ی عظیم است. بابت این موهبت بسیار سپاسگزار شما آقای شهبازی عزیز و خدا و مولانا هستیم.

و اما تجربه اخیرم را به اشتراک می‌گذارم. این تجربه در زمانی اتفاق افتاد که پول و شغل من پادرها شده بود و خانه را هم که مشترک بود باید بفروش می‌رساندم. با تکیه به درس‌های مولانای عزیز و رمزگشایی‌های شگفت‌انگیز و پر حضور شما آقای شهبازی عزیز چنان کاری که به نظر همه سخت می‌آمد و من قادر به انجام آن نبوده و باید حتماً یک متخصص این کار را به عهده می‌گرفت و البته هزینه‌ای بالغ بر ۱۵۰۰۰ یورو برمی‌داشت، چنان به زیبائی و آرامش برگزار شد که من خودم و اطرافیانم هنوز متحیریم.

موضوع فروش یک خانه بود و همزمان باید محل سکونت جدید خودم را هم پیدا می‌کردم و همچنین باید دنبال شغلی هم می‌گشتم که از نظر پولی تامین شوم. در مورد فروش خانه ذهن از زوایای مختلف می‌تواند برخیزد و خاطرات و احساسات را برانگیزد و کارافزایی کند.

برخورد درست با این قضیه و همچنین همزمان اجرای قانون جبران در مورد وسایل منزل به این معنی که وسایل را دور نریزم که مثلاً خودم را از دست این بار و بندها خلاص کنم بلکه در صورت امکان آنها را به فروش برسانم یا اینکه افراد دیگری را از داشتن آنها به عنوان هدیه خوشحال کنم.

و این قسمت کار هم فقط در فضای گشوده و در سایه صبر و توکل به حضور ناظر در این لحظه امکان پذیر است. بعد از مدت پنج ماه منزل خریداری شد و معامله در یک محیط دوستی و یگانگی به انجام رسید. بدون هیچ گونه بحث و اضافه گویی با جشن و خوشحالی.

خریدار برای من مثل یک هدیه آسمانی بود که بعد از صبر و تجربه با خریداران مختلف به من داده شد.

در ضمن فروش خانه البته نقش خریدار خانه برای خودم را هم داشتم و دنبال می کردم، اما تا زمان فروش منزل چیز مناسبی پیدا نشد. در این مرحله دوستان و آشنایان و همسایگان مرتب از موضع دوستی می گفتند باید بجنبی چون قیمت ها داره میره بالا و به دلیل پاندمی که هست خواهان خرید منزل زیاد شده و قیمت ها باز هم میره بالاتر و بعضی می گفتند هنوز پیدا نکردی؟ اگر جدی هستی باید زودتر پیدا کنی و بخری وگرنه شرایط سخت تر میشه.

حالا میخواهی چکار کنی؟ کجا میری؟ خونه که پیدا نکردی؟

تمام این گفتمان ها برای من به جز یک شوخی هیچ چیز نبود.

چون چنین رفتی، پدیدى صد گشاد
چون شدی در ضد آن دیدی فساد

– مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۹

از طرفی آنها را هم درک می کردم چون خودم هم اگر در من ذهنی سابق خودم غوطه ور بودم بدتر از آنها دچار دلهره و نگرانی می شدم.

اما با ارتعاشات برنامه‌ی گنج حضور که به جان و نفسم وصل است با اینکه این پروسه مدت هشت ماه طول کشید بدون اینکه درد و نگرانی به فرزندان عزیزم که دور از من زندگی می کنند منتقل کنم اگر سوال و کمک فکری و مشخصی بود از آنها می پرسیدم و بعد هم نقطه. بدون هیچ نگرانی و کارافزایی.

اتفاق قشنگ دیگری که افتاد چون من خانه را باید تخلیه می کردم و هنوز آپارتمان مورد نظرم پیدا نشده بود به درخواست مکرر یکی از دوستان عزیزم امکان یافتیم که به خانه‌ی او بطور موقت نقل مکان کنم و این هم یک هدیه دیگری بود. یعنی با فضای گشوده بدون نگرانی این امکان به وجود آمد.

و الان که این پیام را می نویسم آپارتمان مورد نظرم هم پیدا شده که بعد از مراحل قانونی انشالله به آنجا نقل مکان می کنم.

در ضمن شغلی را هم که برایم خیلی زیباست پیدا کرده ام. همه ی این قصه برای به نمایش گذاشتن تصویری از فضای گشوده و توکل و معجزات آن بود. و اینکه من کار و تلاش می کنم و همین. نتیجه نمی دانم است.

اما برنامه ی گنج حضور برای تبدیل من است و اینکه هدف از آفرینش را که همانا شادی افزایی در این جهان است را اجرا کنم و اینکه خواسته های ریز و درشت این جهانی مرا از شادی بی سبب در این لحظه غافل نکند.

در تمام این پروسه خدا را شکر سوالات ذهنی و دلهره انگیز به من غلبه نکرد، به من سر می زدند ولی زوری نداشتند. خدا را شکر.

در پایان چند بیت کلیدی را از صمیم جان ادا می کنم و همچنین دو آیه از دو سوره قرآن کریم.

حق قدم بر وی نهد از لامکان
آنکه او ساکن شود از گن فکان

- مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

دم او جان دهدت رو ز نَفَخْتُ پذیر
کار او گن فیکون ست، نه موقوفِ علل

- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونی ست و گلی کاستن

- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

قومِ دیگر می‌شناسم ز اولیا
که دهانشان بسته باشد از دعا

از رضا که هست رام آن کرام
جستنِ دفعِ قضاشان شد حرام

در قضا ذوقی همی بینند خاص
کفرشان آید طلب کردن خلاص

حُسنِ ظَنّی بر دل ایشان گشود
که نپوشند از غمی جامه‌ی کبود

- مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۳

رفته ره درشت من بار گران ز پشت من
دلبر بردبار من آمده برده بار من

– مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۷

و دو آیه از دو سوره قرآن کریم سوره انسان سوره شماره (۷۶)، آیه ۳

قرآن کریم، سوره‌ی انسان (۷۶)، آیه ۳
«راه را به او نشان داده‌ایم خواه سپاسگزار باشد خواه کفران کند.»

که شما این راه را فضاگشایی برای ما تفسیر کردید

قران کریم، سوره‌ی غافر (۴۰) آیه ۶۰:

« وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ... »

« پروردگارتان گفت: بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم »

با درس گرفتن از گنج حضور معنی اصلی این آیه را فهمیدم.

فضا را باز کنید تا من کار کنم که نتیجه‌ی آن برای من این است که من ندانم.

با احترام، اشرف از آلمان



خانم فاطمه



سلام و درود و سپاس خدمت آقای شهبازی و دوستان گنج حضور

نکاتی چند از غزل ۴۸۰ برنامه ۸۹۵

به حق آنکه در این دل، به جز ولای تو نیست
ولی او نشوم، کاو ز اولیای تو نیست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۰

ای زندگی به شکرانه حقی که برای قابلیت زنده شدن به خودت بر گردن من داری و مرا به خودت زنده کرده‌ای، من، هرگز عشق چیزهای بیرونی را به دلم راه نمی‌دهم. زیرا از زمانی که با تو قرین شده‌ام به هیچ چیز بیرونی احساس نیاز نمی‌کنم و تنها با کسانی که از جنس تو شده‌اند، همنشینی و دوستی می‌کنم. زیرا که آنها نیز در گلستان عشق زندگی می‌کنند و ما همسایگان عشقی هم دیگر شده‌ایم و به هم شراب عشق می‌نوشانیم.

تا با تو قرین شدست جانم
هر جا که روم، به گلستانم

تا صورت تو قرین دل شد
بر خاک نیم بر آسمانم

دیوان شمس، غزل ۱۵۶۶

آمد شرابی رایگان، زان رحمت، ای همسایگان
وان ساقیان چون دایگان، شیرین و مشفق بر ولد

دیوان شمس، غزل ۵۳۷

مباد جانم بی غم، اگر فدای تو نیست
مباد چشمم روشن، اگر سقای تو نیست

وفا مباد امیدم اگر به غیر تو است
خراب باد وجودم، اگر برای تو نیست

کدام حسن و جمالی که آن نه عکس تو است؟
کدام شاه و امیری که او گدای تو نیست؟

رضا مده که دلم کام دشمنان گردد
ببین که کام دل من، بجز رضای تو نیست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۰

اینکه سالیان درازی با درد و غم زیسته‌ام، عجیب نیست، زیرا با من ذهنی‌ام هر چیزی را می‌پرستیدم به غیر از تو، و با دیدن ذهنی چشم هوشیاری‌ام نابینا شده بود و دید هوشیاری را از دست داده بودم و با عقل و دیدن ذهنی نمی‌توانستم برکت و عشق به جهان بریزم، و ساقی زندگی باشم. اگر من به غیر از تو امید دارم و از جهان بیرون زندگی می‌خواهم، انتظار هیچ وفایی به عهد الست از من نمی‌رود. در این صورت بودن من هیچ فایده و برکتی برای زندگی ندارد، و بهتر است که از صحنه روزگار محو شوم.

اما من در ذات وفادار الستم، و دردهای من در ذهن نیز، نشانی از وفای ذاتی من به تو، و درد طلب است. این وفای ذاتی من به تو، که به غایت زیباست، انعکاس وفای تو به من است، که هر لحظه شامل حال من است و نیاز ذاتی هر انسان برای زنده شدن، چه شاه و چه گدا، باز هم نشان وفای ذاتی انسان به زندگی است.

حال تو ای زندگی، راضی نخواهی شد از این دل من که ذاتا با وفاست، بی‌عهدی بینی و مرا به کام دشمنانت که من ذهنی فردی و جمعی است نخواهی گذاشت :

گر قضا پوشد سیه، همچون ثبیت
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

گر قضا صد بار، قصد جان کند
هم قضا جانت دهد، درمان کند

مثنوی دفتر اول ابیات ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹

می بینی که، با دردهایم دارم با زبان بی زبانی فریاد برمی آورم که چیزی غیر از تو و وصالت مرا راضی نخواهد کرد.

ولی چه چاره‌ای دارم؟ در دست شیر خون خوارهای چون تو، جز که تسلیم و رضا؟ درد آگاهانه می کشم و راضی‌ام به قمار عشق. که من فرزند قمار بازم. هر چند زمان‌هایی که بی تو زیسته‌ام بر بام بودم و نه در خانه، و در محدودیت ذهن، زندانی بوده‌ام را، من با ذهنم، نمی توانم قضا کنم، اما نمی دانم، شاید، در بارگاه بی نهایت، بی زمان و مکان، امکان قضا کردن باشد.

قضا نتانم کردن، دمی که بی تو گذشت
ولی چه چاره؟ که مقدور جز قضای تو نیست

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۰

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟
در کف شیرِ نرِ خون خواره‌ای؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

گر تو مقامر زاده‌ای، در صرفه چون افتاده‌ای؟
صرفه‌گری رسوا بود، خاصه که با خوب ختن

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۹۵

دلا بباز تو جان را، بر او چه می لرزی؟
بر او ملرز، فدا کن چه شد؟ خدای تو نیست؟

ملرز بر خود، تا بر تو دیگران لرزند
به جان تو که تو را، دشمنی، و رای تو نیست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۰

ای دل من، ای هوشیاری من نترس، تو قادر به رها کردن هستی، نترس! چیزی که می ترسی رهاش کنی و بگذاری تا برود، دشمن قسم خورده توست. زیرا که حتی این من ذهنی مامور زندگی است و از بی وفایی تو به زندگی و ترسهایت حرص می خورد که قسم می خورد.

-قال فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ
قرآن سوره ص آیه ۸۲

شیطان گفت: به عزت و جلال تو قسم، که خلق را تمام گمراه خواهم کرد.

انگار شیطان هم با زبان بی‌زبانی و با کنایه به انسان می‌گوید آخر، بر چه می‌لرزی؟ شاه به این عزت و جلال در خود داری! نترس رها کن، وگرنه لایق گمراهی هستی، اگر این شاه را در خودت شناسایی نمی‌کنی و مرا می‌پرستی که وسوسه کننده‌ای بیش نیستی.

مگر نه این است که در جای دیگری از قرآن آمده :

سوره ابراهیم آیه ۲۲:

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۲)»

و چون حکم قیامت به پایان رسید و اهل بهشت از اهل دوزخ جدا شدند در آن حال شیطان برای نکوهش و تمسخر کافران گوید: خدا به شما حق و راستی وعده داد و من به خلاف حقیقت شما را وعده دادم و خلف وعده کردم و بر شما برای وعده دروغ خود هیچ حجت و دلیل قاطعی نیاوردم و تنها شما را فراخواندم و شما اجابت کردید. پس امروز شما ابلهان که سخن بی‌دلیل مرا پذیرفتید مرا ملامت مکنید بلکه نفس پر طمع خود را ملامت کنید، که امروز نه من فریادرس شما خواهم بود و نه شما فریادرس من توانید بود.

من به شرکی که شما به اغوای من آوردید معتقد نیستیم، آری در این روز ستمکاران عالم را عذابی دردناک خواهد بود.

پس شیطان بدون حجت به ما وعده دروغ می‌دهد و ما او را باور می‌کنیم یعنی من ذهنی در اصل تسلط بر ما ندارد. ما چون همانیده هستیم خودمان به اغواگری اش گوش می‌دهیم چون از فضای عدم عمل نمی‌کنیم. و خداوند هم در آیاتی دیگر اشاره به همین عدم تسلط شیطان بر بندگان خود می‌کند. یعنی اگر انسان بندگی خدا را انتخاب کند نه بندگی همانیدگی‌ها را، اجازه اینکه همانیدگی‌ها به مرکزش بیایند را نخواهد داد. هر چند از نعمات برخوردار خواهد شد.

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ عَلَيْهِم سُلْطَانٌ، وَكَفَىٰ بَرِيكًا وَكَيْلًا»
همانا تو را بر بندگان خاص من تسلط نیست و تنها محافظت و نگهبانی خدای تو ای رسول، از شیطان آنها را کافی است.

قرآن آیه ۶۵ سوره اسراء

و در جای دیگری شیطان این گونه می گوید:

— قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ

شیطان گفت: خدایا چنانکه مرا به گمراهی و هلاکت کشاندی من نیز در زمین هر باطلی را، یعنی همانیدگی ها را در نظر فرزندان آدم جلوه می دهم تا از یاد تو غافل شوند و همه آنها را به گمراهی و هلاکت خواهم کشاند، به جز بندگان پاک و برگزیده تو را.

قرآن کریم آیات ۳۹ تا ۴۰ سوره حجر

و بعد از این خدا راهنمایی بزرگی می کند برای انسان: خدا فرمود: ای شیطان همین اخلاص و پاکی سریرت راه مسقیم به درگاه رضای من است.

— قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ.

قرآن سوره حجر آیه ۴۱

پس راه مستقیم همین هست که درون هر یک از ما سرزمین پاکی و خلوص عدم وجود دارد، علیرغم این که هوشیاری به خواب ذهن رفته، هوشیاری، هوشیاری است بیدار می‌شود این هوشیاری، قرار نبوده و نیست که در خواب بماند، فقط باید مصرانه و آگاهانه ماند و بیدارش کرد از خواب همانیدگی‌ها و با فضاگشایی دل‌داری‌اش داد که نترس همانیدگی‌ها که می‌لرزند تو با آنها نلرز. چون تو از آنها جدایی و مستقل روی پای خودت می‌توانی بایستی. تبدیل که صورت گیرد و به اصلت زنده شوی، بی‌نهایتی دلت را تجربه خواهی کرد. دلی که حالا با عرش الهی پیوند خورده و بی‌نهایت شده است:

بر هرچه همی‌لرزی، می‌دان که همان ارزی
زین روی دل عاشق از عرش فزون باشد

دیوان شمس، غزل ۶۰۹
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۹

-با عشق و احترام فاطمه



خانم خاطره از یزد



با سلام و عرض ادب خدمت استاد خوبی‌ها آقای شهبازی عزیز.

خدا را صد هزار مرتبه شکر می‌کنم به خاطر وجود این برنامه و مولانای جان و خودتان. اگر بخواهم از گذشته بگویم پر از پستی و بلندی‌هاست. اما می‌خواهم از اکنون بگویم. از این لحظه که شادی و آرامش عشق خداوند و ایمان به لطف او به زندگیم آمده. دوستان گنج حضوری: من بارها سختی‌هایم را به گردن دیگران انداختم و همه را مقصر کردم به جز خودم را اما از ده ماه پیش که با این برنامه بی‌نظیر آشنا شدم کم‌کم شعرها را گوش کردم. با جان و دل کار کردم. گاهی ایستادم و گاهی افتادم اما تسلیم من‌ذهنی نشدم هر وقت همسرم با من دعوا می‌کند فضا را باز می‌کنم و سکوت مطلق، او هم دیگر فهمیده حنای من‌ذهنی دیگر رنگی ندارد. خدا لحظه به لحظه منتظر ما است. بارها از او طلب آگاهی کردم و او به من راه را نشان داده این شعر را هر روز زمزمه می‌کنم.

نیست کسبی از تو گل خوب‌تر؟
چیست از تسلیم، خود محبوب‌تر؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶

نمی‌دانم خدا به من و دوست عزیزم چه لطف بزرگی کرد که ما را در این مسیر زیبا قرار داد. ای مهربانترین مهربانان ای بخشنده، ای لطیف باز هم به کمکت نیازمندیم لطف خودت را شامل همه دوستان و من و دوست عزیزم کن.

بارها به خودم می‌گویم خاطره مگر تو لیاقت زنده شدن نداری؟ خدا را دریاب و از او کمک بطلب برای خوشبختی فرزندان برای آگاهی آنها و آگاهی خودت خدا محافظ همه است اگر به او اعتماد کنی قبلاً خودم را لایق زنده شدن به خدا نمی‌دانستم از خدا کمک می‌خواستم فضاگشایی کردم و او شعرهایی از برنامه‌ها را جلوی چشمم آورد که هرگز حس حقارت و ضعف نکنم. چگونه می‌توانم از خدایی که این همه به فکر من است تشکر نکنم و اعتماد نکنم خدایا شکرت.

دوستان گنج حضوری بسیار از متن های زیبایتان فیض می‌برم. ممنون آقای شهبازی ممنون به خدا می‌سپارمتون.


-مربوط به برنامه ۸۹۸ گنج حضور

خانم خاطره از یزد



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com